

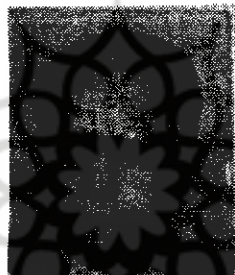
صدام آری، اما کلینتون و نتانیا هو، نه؟!!

سر دبیر محترم مجله گزارش: همکار گرامی!
در شماره ۷۰ مجله مقاله پر مطلب و مدون جناب آقای دکتر هوشنگ طالع تحت عنوان «کارادزیج آری، صدام نه؟!» را به دقت مطالعه کردم و از مطالب بنیادینی که در زمینه اصول حقوق بین الملل در آن آمده بود مستفیض شدم، اما متأسفانه دیدم نمی توان در نتیجه گیری این نویسنده دانشمند از آن مقاله با ایشان همداستان باشم. دریغ آدمم که نظر و اندیشه شخصی خود را در این باره ننویسم و باب برخورد عقاید و آراء را در این زمینه نگشایم، که برآستی پیش از آن گشوده شده بود. امید است که دانشمندان و صاحب نظران نیز در این باره قلم فرسایی کنند و به داوری نشینند تا حقیقت آشکار گردد.

نویسنده محترم مقاله در بخش پایانی آن نوشته اند: «شورای امنیت جنگ در بوسنی و هرزه گوین و هم چنین نبردهای داخلی رواندا را به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت جهانی شناخت. در نتیجه وظیفه دادگاههای مزبور عبارت اند از تحکیم صلح و احیاء عدالت از راه شناسایی مسئولین جنایات جنگی و به کیفر رساندن آنان. تشکیل این دو دادگاه، آغاز دوران جدیدی از دخالت قضائی جامعه بین المللی (این تأکید از من است) است. دادگاههای مزبور حق خواهند داشت جنایتکاران جنگی را در هر مقامی که باشند، به محاکمه کنند. بدین سان در آینده هر تکمیل جنایت علیه صلح، جنایتهای جنگی و جنایت علیه بشریت، دیگر نخواهند توانست خود را در پشت عنوان «حاکمیت ملی» پنهان کنند. جامعه بین المللی، وظیفه، حق و توانایی آن را خواهد داشت که آنان را بازداشت کرده، مورد محاکمه قرار دهد و کیفر دهد.»

نخست می پرسیم آیا واقعاً صلح و امنیت جهان را فقط جنگ میان اقوام یوگوسلاوی سابق و زد و خورد میان قومهای توتسی و هوتو در رواندا تهدید می کند و بر هم می زند؟ آیا در همین زمان در جاهای دیگر دنیا همه چیز در صلح و صفا و امنیت است؟ آیا در هیچ جای دیگری هیچ کشوری در امور کشور دیگر مداخله نمی کند و جنگ و خونریزی به راه نیانداخته است و نمی اندازد؟ آیا دولتهای پاکستان و عربستان سعودی، گروه آمریکا ساخته طالبان را تجهیز نکرده و به جان ملت افغان نیانداخته اند تا با خونریزی و کشتار دولت مشروع این کشور را خلع کنند و حکومتی دست نشانده آنها و آمریکا روی کار آورد؟ آیا روی کار

آوردن طالبان بیشتر صلح و امنیت کشورهای این منطقه و در نتیجه صلح و امنیت جهان را به خطر می افکند یا جنگ و دعوی قومهای توتسی و هوتو در رواندا؟! انصافاً موقعیت استراتژیک افغانستان را با رواندا مقایسه کنید و مردانه بگوئید کدام یک؟ جنگ و دعوی میان توتسی ها و هوتو ها مال امروز و دیروز نیست. از زمانی که سیاست آمریکا و استعمارگران هم پیمانانش سرزمینهای رواندا و بوروندی را از کنگوی بلژیک و فرانسه جدا کردند و به صورت دو کشور پوشالی در قلب آفریقا جا دادند (حدود ۴۰ سال پیش) این دو قوم دائماً با هم در حال دعوا و خونریزی بوده اند و چندین بار با کودتا یا از



دکتر انور خامه ای

طریق دیگر حکومت از دست توتسی ها به دست هوتو ها افتاده و دوباره به تصرف توتسی ها درآمده و بالعکس. و هیچگاه از این دعوا و کشتار در این گوشه آفریقا گردی به دامان صلح و امنیت جهان ننشسته است. برای اطلاع خوانندگان محترم عرض می کنم که خود من هنگام تحصیل در سوئیس با چند نفر دانشجوی توتسی و هوتو آشنا بودم که با هم در نهایت صلح و صفا زندگی می کردند و از این جنگ و دعوا بیزار بودند و آن را ساخته و پرداخته استعمارگران می دانستند. یکی از آنها پس از گرفتن لیسانس به بوروندی باز گشت و چند ماه بعد خبر شدیم به وزارت آموزش کشورش منصوب شده است که آن هم دولت مستعجل بود و یک سال بعد پس از کودتای مخالفان دستگیر و اعدام شد. اکنون می پرسیم آیا چنین کودتاها و کشتارهایی صلح و امنیت جهان را بیشتر تهدید می کند یا استقرار استبداد طالبان در افغانستان؟! اما در مورد یوگوسلاوی سابق گرچه از نظر جغرافیایی در جای حساسی قرار گرفته است، لیکن به دلایل زیر امکان این که جنگ میان اقوام آن شکل یک برخورد بین المللی را به خود گیرد و صلح و امنیت جهانی را به خطر افکند بسیار کم است. اولاً اطراف

این منطقه همه کشورهای یا عضو پیمان اتلانتیک اند (ایتالیا، یونان و ترکیه) یا دولتهای متمایل به غرب (اتریش، مجارستان، رومانی، بلغارستان و آلبانی). تنها کشوری که رابطه دوستانه با صربها دارد روسیه است که بسیار از منطقه دور است و امکان دخالت مستقیم آن در این جنگ بسیار بعید؛ همچنین کشورهای مسلمان متمایل به مردم بوسنی (ایران، لیبی، سودان و احتمالاً مصر، عربستان، پاکستان و...) دور از بوسنی اند و امکان دسترسی به آن برایشان دشوار است. ثانیاً چنانکه عملاً معلوم شد هیچ کدام از این کشورها، یعنی روسیه و کشورهای مسلمان، در موقعیتی نبودند که بتوانند دخالت مستقیمی در این جنگ کنند و آن را به صورت یک برخورد بین المللی در آورند. به همین دلیل این جنگ خوشبختانه پایان یافت. لیکن حتی اگر ادامه یافته بود احتمال این که به یک برخورد جهانی منجر شود و صلح و امنیت بین المللی را به خطر افکند بسیار ضعیف بود.

خاطره ای از یوگوسلاوی...

اما نکته مهمتر یافتن عامل اصلی آفرودختن آتش این جنگ است. عدالت حکم می کند آنکه دانسته و آگاهانه محرک جنگ بوده است به عنوان جنایتکار اصلی مجازات شود، نه آنان که بر اثر بی عقلی و جهل به رغم صلاح و فلاح خود به جان یکدیگر افتاده اند. اکنون بنگرید که این قوما، صربها، کرواتها و مسلمانها با وجود اختلاف نژادی خود، مدت هفتاد سال، چه در زیر سلطنت خاندانی از صربها و چه تحت نظام کمونیستی که رهبر آن یک کروات بود یعنی تیتو، با هم در صلح و صفا زندگی کردند، دست در دست هم در برابر اشغالگران هیتلری ایستادند و آنها را از پای در آوردند، سپس در برابر تهدیدها و تحریکهای استالین و دولت شوروی ایستادگی و پایداری نمودند و استقلال و وحدت خود را حفظ کردند. پس چه شد که یکباره به جان هم افتادند و به کشتاری سبعانه از هم پرداختند؟! آیا آن اتحاد دروغین و پوشالی بود؟ چگونه یک دولت پوشالی می توانست چهار سال در برابر ارتش هیتلر پایداری کند و آن را مستأصل بسازد؟ ملت های یکپارچه و کهن سال مانند فرانسه، یونان، هلند، نروژ و دانمارک نتوانستند بیش از چند روز در برابر آن مقاومت کنند. پایداری در برابر تحریکات استالین را نیز دست کم نباید گرفت. این آزمایشی بس شگرف برای نشان دادن اتحاد و

هم‌زمانی یک ملت بود. من خود در سال ۱۹۴۷ شاهد این اتحاد و همکاری ملی بودم. در آن سال به دعوت اتحادیه دانشجویان یوگوسلاو مدت یک ماه در این کشور بسر بردم و از تمام جمهوریهای آن، منجمله بوسنی و هرزگوین دیدن کردم. در آن هنگام هدف این کشور بازسازی و برانگیختن زمان جنگ بود. تابستان بود و زمان تعطیلات دانشجویان. اما آنها از همه قومها و نژادها داوطلبانه و رایگان، در کنار هم روزها سرگرم کندن کانالها و تونلها و سازندگیهای دیگر بودند و شبها به آوازخوانی، دست افشانی و پایکوبی می پرداختند. خصلت شکاک پژوهشگرانه مرا برمی انگیزد که خارج از برنامه های رسمی یا مردم کوچه و بازار تماس بگیرم و بیرون از ظواهر به واقعیت و ماهیت این نظام پی برسم. با دانشجویان، کارگران و پیشه‌وران بطور منفرد و خصوصی صحبت کردم. حتی محرمانه به صومعه‌های سر زدم و با کشیشی به گفتگو نشستم. بعضی از آنها آشکارا یا کمونیسیم و نظام اشتراکی مخالفت می کردند. برخی دیگر از دیکتاتوری انتقاد می کردند و تیتو را خودکامه می خواندند. اما، باور کنید، حتی یک نفر را نیافتم که خواهان تجزیه و پراکندگی این کشور باشد و احساسات قومی یا نژادپرستی داشته باشد. همه خواهان ادامه اتحاد و یکپارچگی کشور بودند.

که «جامعه بین‌المللی» حق دارد «حاکمیت ملی» ملتها را محترم بشمارد، حتی آن را نقض کند و زیر پا نهد. نخست به بینیم معنای واقعی این دو اصطلاح در جهان کنونی چیست؟ معنای «حاکمیت ملی» معلوم است و به صراحت در «اصول حقوق بین‌المللی» آمده است: «هر ملت حق انحصاری تعیین سرنوشت خود را دارد و هیچ دولت یا قدرت دیگری به هیچ نحوی از انحاء حق دخالت در سرنوشت او یا تعیین سرنوشت برای او را ندارد مگر با موافقت و رضای خود او»

و اما «جامعه بین‌المللی»، این اصطلاحی است که در سالهای اخیر به ویژه پس از فروپاشی شوروی، از جانب سیاستمداران غربی و از طرف رسانه‌های

دولت آمریکا با توپ و تانک و به زور نبرد ناوها و هواپیماهای بمب‌افکن خود در پاناما نیرو پیاده کرد. رئیس جمهور رسمی آن کشور را با دست و پای بسته به زندان افکند و شخص دلخواه خود را به ریاست جمهور منصوب کرد و سربازانش نیز این کشور را اشغال کردند. وقتی می پرسیدند به چه دلیل «حاکمیت ملی» این ملت را نقض کرده و این جنایت بین‌المللی را انجام داده‌اید، سیاستمداران آمریکا و رسانه‌های مدافع آنها پاسخ می دادند که منافع «جامعه بین‌المللی» ایجاب می کرد که این «مجرم بین‌المللی» سرنگون و زندانی شود چون به ادعای آنها او در قاچاق مواد مخدر دست می داشت. اما هیچ سندی در هیچ دادگاه

پس چگونه آن اتحاد به این نفاق و آن یکپارچگی به این فروپاشی انجامید؟! آری آن زمان وجود جنگ سرد و رقابت میان دو ابر قدرت اجازه نمی داد که هیچکدام در کار این کشور دخالت کنند. برعکس منافع آنها ایجاب می کرد که این کشور مستقل و متحد باقی بماند. و ماند تا هنگامی که شوروی فروپاشید و جنگ سرد پایان گرفت و آمریکا ابر قدرت مطلق العنان گردید و کوس لمن الملکی کوفت. آنگاه و جنود یوگوسلاوی متحد مانع بزرگی بر سر راه توسعه پیمان اتلانتیک شمالی به سوی شرق شناخته شد و سیاست‌گزاران آمریکا و پیمان اتلانتیک طرح فروپاشی آن را ریختند و با هزاران وسیله که در اختیار داشتند آن را پیاده کردند. پس اگر دادگاه عادلانه‌ای تشکیل شود باید پیش از کارا دی‌چها و امثال او، کلیتونوها و کریستوفرها را در جایگاه متهمان بنشانند.

بگذریم از این بحث که به درازا کشید. آنچه در جملات منقول در بالا مهمتر و بحث‌انگیزتر از هر بخش دیگر آنهاست، تکیه بر دو اصطلاح زیر و تقابل و تضاد میان آنهاست: «جامعه بین‌المللی» در برابر «حاکمیت ملی». نویسنده محترم آن مقاله معتقد است

تصویری از بخشی از شهر هیروشیما چند روز پس از بمباران اتمی آن. آیا بواقع بمباران اتمی این شهر و کشتار دهها هزار زن و مرد و کودک اجتناب ناپذیر بود؟

تبلغاتی این کشورها به گونه‌ای وسیع مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرد. حقیقت این است که تاکنون تعریف درست و مشخصی از این اصطلاح ارائه نشده است و عملاً هر حاکمیت سیاستمداران موزور و رسانه‌های مدافع آنها برای توجیه اعمال ناصواب خود لنگ می‌ماند به این اصطلاح متوسل می‌شوند. مثلاً دولت آمریکا بمب‌افکنهای مافوق صوت خود را فرستاد تا به قصد کشتن سرهنگ قذافی ترابلس را بمباران کردند. این عمل نقض آشکار حق مسلم «حاکمیت ملی» لیبی بود و می‌توانست آتش یک جنگ نابودکننده بین‌المللی را برافروزد. اما بلندگوهای استعمارگران آمریکائی و همپالگی‌های غربی آنها ادعا کردند که منافع «جامعه بین‌المللی» چنین ایجاب می‌کرد. به ادعای آنها لیبی باید تنبیه می‌شد چون به تروریسم متوسل شده بود. اما هیچ مدرکی برای اثبات این ادعا در دست نداشتند و هیچ‌گاه دادگاه بین‌المللی حتی متشکل از قضاتی که خود دولت آمریکا و هم پیمانانش معین کرده باشند چنین رأیی صادر نکرده بود.

بین‌المللی حتی از همان نوع مسخره‌ای که در پیش گفتیم ارائه ندادند. بعد قول دادند رئیس جمهور اسیر را در یک دادگاه آمریکائی محاکمه کنند که این خود نقض حق بین‌المللی دیگری بود. سپس «متهم» را در دادگاهی در آمریکا محاکمه کردند و تا آنجا که من اطلاع دارم او را تبرئه و آزاد ساختند. اما معلوم نشد کی باید جواب «حق حاکمیت» پامال شده ملت پاناما را بدهد؟ «جامعه بین‌المللی»؟ کدام «جامعه بین‌المللی»؟

باز هم مثالی دیگر. کمی بعد از تجاوز به پاناما ارتش آمریکا ناگهان به جمهوری کوچک گرانادا در آمریکای لاتین حمله برد و آن را اشغال کرد و حکومت آن را مطابق میل خود تغییر داد. دلیل بلندگوهای آمریکایی برای توجیه نقض حاکمیت این کشور باز دفاع از منافع «جامعه بین‌المللی» بود. آنها مدعی بودند که رئیس جمهور منتخب مردم گرانادا «کمونیست» بوده است. گرچه این ادعا مورد تکذیب احزاب سیاسی این کشور قرار گرفته است، ولی فرض کنیم درست باشد، آیا یک ملت آزاد و مستقل حق



اجتهای

ندارد حکومت خود را از هر حزب و با هر عقیده‌ای برگزیند؟ آیا باید پیش از انتخاب از زمامداران کساح سفید واشنگتن اجازه بگیرد والا مخالف منافع «جامعه بین‌المللی» رفتار کرده است؟!

از این نمونه‌ها فراوان است. آمریکا لیبی را تحریم می‌کند و جلوی رفت و آمد هوایی آن را می‌گیرد. به چه گناه؟ چون مخالف منافع «جامعه بین‌المللی» رفتار کرده است! کنگره آمریکا لایحه تحریم اقتصادی کشور ما را تصویب می‌کند. به چه جرم؟ چون با طرح آمریکائی «صلح در خاورمیانه» یعنی تحمیل اراده اسرائیل بر فلسطینی‌ها مخالف است و این با منافع «جامعه بین‌المللی» جور در نمی‌آید! آمریکا ناوگان عظیم خود را در خلیج فارس متمرکز ساخته، چندین پایگاه نظامی در شیخ‌نشین‌ها ایجاد کرده، نیروهای نظامی زبده با تجهیزات بسیار مدرن در عربستان سعودی، کویت و بحرین مستقر ساخته، نیروهای واکنش سریع خود را در شرق مدیترانه برای اعزام به خلیج فارس آماده نگاه داشته، و با این اعمال نظامی عملاً امنیت منطقه را به خطر افکنده و محیط متشنجی در خلیج فارس و خاور نزدیک پدید آورده است. چرا؟ چه خطری «جامعه بین‌المللی» یعنی منافع آمریکا را تهدید می‌کند؟ برآستی هیچ! اما آقای کریستوفر و نمایندگان کنگره آمریکا موجودیت و استقلال دولت ایران را خطری برای «جامعه بین‌المللی» محسوب می‌دارند!!

آری «جامعه بین‌المللی» یعنی سلطه دولت آمریکا و هم‌پیمانان آن بر سراسر جهان و تسلیم بی‌قید و شرط ملت‌های دیگر در برابر خودکامی آنان. آیا این است آن عدالتی که ملت‌های مظلوم آرزوی آن را دارند؟ هرگز! آیا دادگاه‌هایی که چنین «جامعه بین‌المللی» برای به اصطلاح مجازات جنایتکاران جنگی و بزه‌کاران علیه بشریت ایجاد کند می‌تواند عادل و دادگر واقعی باشند؟ به هیچ روی! چون

**گر حکم شود که مست گیرند
در شهر هر آنچه هست گیرند**

اگر قرار باشد جنایتکاران جنگی به کیفر برسند پیش از بزه‌کاران دست دومی مانند کارادزیچ، دو والیه دیکتاتور سابق هائیتی و ایدئو امین، باید جنایتکاران عمده‌ای مانند هنری کیسنجر، مک نامارا، کارتر، جرج بوش و مارگارت تاچر در جایگاه متهمان قرار گیرند. آیا جنایتی فجیع‌تر، وحشت‌انگیزتر و سبانه‌تر از جنگ ویتنام سراغ دارید؟ بیست سال تمام ارتش چند صد هزار نفری آمریکا مجهز به آخرین سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و هواپیماها و موشک‌اندازهای کامپیوتری با تمام قوا بر ملتی مظلوم که با دست تقریباً خالی برای استقلال و آزادی خود می‌جنگید، حمله برد، و جنایاتی مرتکب شد که تاریخ نظیر آنها را ندیده است. نسل کشی نه تنها به انسانها و حیوانها، بلکه به جنگلها و درختان و گیاهان نیز رسید. ارتش آمریکا و طراح این جنگ یعنی مک نامارا و کیسنجر، اگر

می‌توانستند حتی سنگ و خاکه این کشور را نیز بباد می‌دادند و آن را از نقشه جغرافیا می‌زدودند! اگر دادگاه عادلانه‌ای می‌بود باید در میان نخستین متهمان آن کریمت روزولت، کریستوفر، ژنرال شوارتسکف و اگر زنده بودند چرچیل، آیرن‌هاور، آیدن، دالس و محمدرضا پهلوی می‌نشستند، چون من می‌دانم چه جنایت تاریخی نفرت‌انگیزی اینان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نسبت به ملت ایران مرتکب شدند!

فهرست ناقص

نویسنده محترم آن مقاله صورت اسامی جنایت‌هایی را که در جهان روی داده است و باید عاملان آن دستگیر، دادرسی شوند و به کیفر برسند تا جهانیان به امنیت و عدالت کامل دست یابند چنین ارائه داده است: «پاکسازی قومی در یوسنی و کرواسی، نسل کشی در برونیدی و رواندا، ترور گسترده و قتل عام در لیبیا، سومالی، آنگولا، اتیوپی، هائیتی، چین، سری‌لانکا و... بر این سیاهه باید اعمال حکومت‌های ناقض حقوق بشر را در حبس، شکنجه، تبعید و قتل اتباع خود زیر نا‌های «دگراندیش» (از نظر سیاسی، مذهبی و...) مصادره اسماول، تشکیل دادگاه‌های فرمایشی، تحمیل جز خفقان و سانسور بر اجتماع و... افزود.» می‌پرسم: آیا جنایاتی که در جهان روی داده است و می‌دهد فقط همین‌هاست؟ آیا جنایتکاران جهانی منحصر به چند سر کرده شورشی یا افسر مستبد در گوشه و کنار آفریقا و آسیا هستند؟ چگونه است که دولت قدر اسرائیل که نه تنها ملت مظلوم فلسطین را از خانه و کاشانه خود رانده، سرزمین‌های او را غصب کرده، هر روز دسته دسته جوان‌های فلسطینی را می‌کشد و به زندان می‌افکند، حتی به مساجد و نمازگزاران آن نیز رحم نمی‌کند، بلکه تمام منطقه را به آشوب کشیده، بخشی از جنوب لبنان و ایالت جولان سوریه را اشغال کرده و به خود منضم ساخته، هر روز بمب‌افکن‌های آن بیروت و صیدا و بعلبک و هر شهر دیگری را که بخواید بمباران می‌کند، چگونه است که یک چنین جنایت بزرگ جنگی و نسل‌کشی مستمر و تجاوز مکرر به ملل و کشورهای مجاور، در این صورت به چشم نمی‌خورد؟! چگونه است که تجاوز آمریکا به پاناما و گرانادا در صورت یافت نمی‌شود؟! چگونه است که حمله ناوگان انگلیس به جزیره فالکلند و اشغال آن را در این صورت نمی‌توان دید؟! از همه مهمتر چگونه است که نام شرکت‌های غول‌آسای تولیدکننده سلاح‌های مرکب‌ار موشکی، دینامیتی، شیمیایی و میکروبی که عمدتاً در آمریکا، انگلیس، روسیه و فرانسه‌اند از این صورت حذف شده‌اند، در حالی که این شرکت‌ها و دلالات آنها هم الجنایات‌اند؟! کجا یک رواندایی یا انگولایی یا چینی می‌تواند تانک شرم‌ن و موشک‌انداز و کاتیوشا بسازد؟ این شرکت‌های تسلیحاتی‌اند که با ساخت انواع سلاح‌های مدرن و فروش آن هر سال صدها و هزاران میلیارد دلار سود

می‌برند و اگر این جنگ‌ها و شور‌ها و خونریزی‌ها و کشتارها در اقصی نقاط جهان نباشد ورشکسته و تعطیل خواهند شد. عقل سلیم و منطقی بی‌غرضانه حکم می‌کند که این شرکت‌ها و دولتهای پشتیبان آنها را سبب اصلی تمام جنگ‌ها، شور‌ها، کشتارها، خونریزی‌ها و جنایاتی که نتیجه اجتناب‌ناپذیر آنهاست، مانند تجاوز، پایمال کردن صلح و امنیت، آواره ساختن و کوچ دادن مردم بی‌پناه، و نسل‌کشی و غیره بدانیم. تا وقتی که این شرکت‌ها هستند و روز به روز سلاح‌های مرکب‌ارتر و ویران‌کننده‌تر می‌سازند، هیچ دادگاهی هر قدر عادلانه هم باشد نمی‌تواند تخم جنگ و جنایات جنگی را از میان بردارد. محاکمه کارادزیچ و چند جنایتکار رواندایی، لیبیایی، انگولایی و سری‌لانکایی با بودن و ثروت اندوختن این شرکت‌ها و دولتهای پشتیبان آنها، درست به آن می‌ماند که چند آفتابه دزد را به دادگاه بکشیم و محکوم کنیم در حالی که آلت‌کاپو‌ها در نهایت عزت و احترام سرگرم نقشه کشیدن برای دیستبردها و جنایات دیگری‌اند.

نویسنده محترم آن مقاله کوشیده است به این گونه دادگاه‌ها با پیوند آنها به شورای امنیت، مشروعیت و صلاحیت بخشد: «شورای امنیت جنگ در یوسنی و هرزه گوین و هم چنین نبردهای داخلی رواندرا به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت جهانی شناخت. در نتیجه وظیفه دادگاه‌های مزبور عبارتند از: تحکیم صلح و احیاء عدالت از راه شناسایی مسئولین جنایات جنگی و به کیفر رساندن آنان.»

اتفاقاً اصل مطلب بر سر صلاحیت همین شورای امنیت است. شورایی که در آن فقط یک نفر یعنی نماینده دولت آمریکا متکلم وحده است و باقی حتی آن چهار نماینده‌ای که ظاهراً حق و تو دادند (روسیه، انگلیس، فرانسه و چین) همه مع‌الغیراند! در این شورا هر چه خان، یعنی نماینده ابرقدرت مطلق آمریکا، بگوید درست است، باقی ول معطل‌اند... آخرین نمونه این واقعیت را در انتخابات کوفی عنان به عنوان دبیر کل سازمان ملل متحد مشاهده کردیم. چهارده عضو دیگر شورا، یعنی همه بجز نماینده آمریکا، خواهان انتخاب مجدد بطروس غالی بودند. اما آمریکا تو کرد و حرف خود را به کرسی نشاند و دیگران تسلیم شدند. وقتی منافع دولت آمریکا و هم‌پیمانانش ایجاب کند، ماشین شورای امنیت به کار می‌افتد و پشت سر هم قطعنامه صادر می‌کند و اجرای آنها را هم به همان دولتها نمی‌سپارد. اما وقتی که منافع این دولتها اقتضا نکند، هر جنایتی را ندیده می‌گیرد، حتی قطعنامه‌های مجمع عمومی این سازمان را لگدمال می‌کند! به تازگی مجمع عمومی به اتفاق آراء منهای دو رأی نمایندگان آمریکا و اسرائیل، تجاوزهای مکرر اسرائیل را به لبنان محکوم کرد و خواستار قطع آن شد. اما شورای امنیت رأی حدود ۱۸۰ ملت را ندیده گرفت و اصلاً به روی خود نیارود که چنین قطعنامه‌ای تصویب شده است!

اجتماعی

پیش از آن نیز در بیست سال اخیر، مجمع عمومی چندین بار با اکثریت غالب، جنایات متعدد دولت اسرائیل را محکوم کرده، اما همواره از جانب شوروی امنیت کان لم یکن تلقی شده است! آیا چنین شورایی را که یک نفر در آن حاکم و فرمانروای مطلق است می‌توان مطابق اصول دموکراسی دانست؟! آیا می‌توان از آن انتظار عدالت پروری داشت؟! هرگز!

دادگاه نورنبرگ و هیروشیما

اصولاً از آغاز، بنیاد سازمان ملل متحد و شورای امنیت آن بر مبنای دموکراسی و عدالت نبوده است و نیست. پس از پایان جنگ جهانی دوم دولتهای پیروزمند که در کنفرانس یالتا جهان را میان خود تقسیم کرده بودند، به منظور اطمینان از سلطه دائمی خویش، این سازمان و شورای امنیت آن را تأسیس کردند. اگر جز این بود، اگر قصد استقرار دموکراسی و عدالت را در جهان داشتند، چرا میان پنج دولت گردن کلفت و سایر دولتها، ملتها فرق گذاشتند؟ چرا به این پنج دولت حق و تو دادند، تا هر کدام از آنها بتوانند در برابر خواست تمام دولتها و ملت‌های دیگر بایستند و آن را نفی کنند؟ آیا این حق

و تو با اصول دموکراسی و عدالت وفق دارد؟! اگر منظورشان تأمین دموکراسی، عدالت و امنیت در جهان بود، چرا به مجمع عمومی که به اصطلاح خودشان پارلمان جهانی است، حق اجرایی ندادند و آن را به زانده معطله‌ای تبدیل کردند، که فقط ببرد فریب دادن و گول زدن آدم‌های ساده لوح می‌خورد؟! در حقیقت سازمان ملل و شورای امنیت آن از روز اول، نه بر بنیاد دموکراسی و عدالت و تساوی حقوق، بلکه بر اساس الیگارشی و سلطه و سروری چند دولت مقتدر بنا نهاده شد.

تا زمانی که جنگ سرد ادامه داشت و چین و فرانسه تحت رهبری مانو و دوگنل راه مستقلی می‌بیمودند، این الیگارشی دوام یافت. اما با سرد شدن تدریجی آتش جنگ سرد از یکسو، و سازشکار شدن سیاست خارجی فرانسه و چین از سوی دیگر، کم‌کم قدرت فائقه «آمریکا در شورای امنیت افزایش یافت تا در نهایت، با فروپاشی دولت شوروی و پایان جنگ سرد، آمریکا صاحب اختیار مطلق العنان شورای

امنیت گردید. در زمان حال شورای امنیت نه تنها بر بنیاد دموکراسی و عدالت استوار نیست، بلکه بر مدار اتوکراسی و خودکامکی دولت آمریکا می‌گردد. چگونه از چنین شورایی می‌توان انتظار استقرار عدالت و دادگری را داشت؟! چگونه دادگاه‌هایی که از این شورا نشست می‌گیرند می‌توانند عادلانه داوری کنند و مجری عدالت در جهان باشند؟!

نویسنده محترم مقاله فوق نوشته است: «حکم دادگاه نظامی بین‌المللی (معروف به دادگاه نورنبرگ) باب جدید و بی‌سابقه‌ای در حقوق بین‌الملل گشود... جنایتهای موضوع بندج ماده شش اساسنامه دادگاه



در ورای همه مناقشات و جنایات و جنگ‌های منافع سرمایه‌داران و کارخانه‌های اسلحه‌سازی را باید جستجو کرد.

نورنبرگ، از سوی کمیسیون حقوق بین‌المللی در طرح قرارداد پیمان جنایتهای ضد بشریت و امنیت بشر به صورت کاملتری مورد بررسی قرار گرفت. بدین‌سان قبول دارند که منشاء دادگاه‌های مربوط به بوگو سلاوی و رواندا و قانونی که بر حسب آن قضات این دادگاه‌ها رأی خود را صادر می‌کنند به دادگاه نورنبرگ و اساسنامه آن برمی‌گردد. اتفاقاً ایراد اصلی به همین دادگاه‌های کنونی از همان دادگاه سرچشمه می‌گیرد. به گفته سعدی «بنیاد ظلم در جهان اندک بود، هر کس چیزی بر آن افزود تا بدین غایت رسید». هدف واقعی دادگاه نورنبرگ به هیچ روی اجرای عدالت نبود، کیفر دادن به جنایتکاران جنگی نبود، مجازات کسانی که به کشتار دسته جمعی و نسل‌کشی دست زده بودند نبود. هدف این دادگاه فقط انتقام‌گیری و عبرت‌لرسانترین کردن سران دولت آلمان بود تا دیگر کسی جرئت نکند علیه دولتهای پیروزمند سر بلند کند. هدف همین بود و بس. اگر هدف از آن واقعاً مجازات کسانی بود که به

کشتار جمعی و نسل‌کشی دست زده بودند، می‌بایست پیش از گورینگ، دکتر شاخت و آلمانیهای دیگر، ترومن و استالین در صف متهمان نشسته باشند. آیا جنایتی هولناک‌تر و نفرت‌انگیزتر از هیروشیما در تاریخ بشر بخاطر دارید؟! صد و پنجاه هزار نفر انسان بی‌گناه غیرنظامی، از زن و مرد و پیر و جوان و کودک را با اشاره یک دکمه نابود کردن، مردم یک کشور بلکه یک منطقه وسیع از جهان را تا سالها در هول و هراس از آسیب تشعشعات اتمی نگاه داشتن، آیا جنایتی ضد بشری‌تر از این در تاریخ سراغ دارید. چه چیز باعث شد آقای ترومن فرمان چنین جنایت بی‌سابقه و بی‌نظیری را صادر کند؟ آیا انتقام‌گیری

نبود؟ آیا نمی‌خواست افتخار پیروزی در جنگ جهانی دوم را به خودش تخصیص دهد؟ اگر اینها نبود، اگر تنها می‌خواست صلح و پیروزی شرافتمندانه‌ای به دست آورد، تنها تهدید داشتن و امکان استعمال بمب اتمی برای آن کافی بود. بر فرض یک یا دو سال دیگر جنگ دوام می‌یافت و چند صد نفر یا چند هزار نفر سرباز دیگر کشته و مجروح می‌شدند. اصلاً پس از شکست و نابودی دولت آلمان، ادامه جنگ از جانب دولت ژاپن تلاشی مذبح‌خانه بود و مسلم بود به زودی از پای درخواهد

آمد. پس این عجله آقای ترومن برای استعمال بمب اتمی و نابود ساختن صدها هزار نفر انسان بی‌گناه برای چه بود؟ برای اجرای عدالت؟ یا بخاطر بشر دوستی؟! من نمی‌گویم گورینگ، هیتلر و نازیهای دیگر جنایتکار نبودند و کشتار جمعی نکردند، اما آنها دست کم قربانیان خود را سوا می‌کردند و کودکان را کنار می‌گذاشتند و هیچوقت صد و پنجاه هزار نفر را یک جا قتل عام نکردند. حتی وحشی‌ترین و مخوف‌ترین جنایتکاران تاریخ، مانند آتیلا، نرون، چنگیز و تیمور هم نظیر این کشتاری که آقای ترومن کرد، نکردند. حالا بگوئید به بنیم آیا حق نبود ترومن در صف اول دادگاه نورنبرگ بنشیند؟!

آیا استالین که دستور داد سی هزار سرباز لهستانی اسیر را یکجا قتل عام کنند و گناه را به گردن آلمانیها انداخت، نمی‌بایست در نورنبرگ محاکمه و مجازات شود؟! تازه این یکی از کشتارها و جنایات او بود! شمار قربانیان او را از ۵ تا ۲۰ میلیون برآورد کرده‌اند. آیا عدالت حکم نمی‌کرد که او هم در آن دادگاه بنشیند

و کیفر ببیند؟ مارشال ژوکوف پس از محاصره برلن دستور داد شش هزار عراده توپ سنگین همزمان و لایتنقطع شهر را زیر آتش بگیرند و این غیر از آتش کانیوشاها و بمب افکن های شوروی بر روی برلن بود. مجسم کنید چه جهنمی برای مردم بدبخت این شهر تاریخی درست کرده بوده است. آیا این کشتار ضرورت داشت؟ نه! چون شهر دیر یا زود تسلیم می شد و هیتلر خودکشی می کرد. پس این جهنم را ژوکوف برای چه براه انداخته بود؟ اگر برای انتقام جوئی هم نبود، دست کم برای این بود که یک روز یا چند ساعت زودتر از آمریکائیا شهر را تسخیر کند! آیا حق نبود او هم جزو کشتارکنندگان جمعی و جنایتکاران جنگ در صف متهمان دادگاه نورنبرگ قرار گیرد؟

از این مهمتر، اکثر قضات دادگاه نورنبرگ از ژنرالهای چهار ستاره آمریکایی، شوروی و انگلیسی بودند و بی شک دست اکثریت آنها به خون بیگناهان آلوده بود. اکثر آنها فرمان بمباران شهرهای آلمان و متصرفات آن را با چند صد هواپیما و بمبهای خوشه ای و ناپالم صادر کرده بودند. اگر نگوییم که آنها نیز باید در صف متهمان می نشستند، دست کم باید قبول کرد که آنها صلاحیت دادرسی را نداشتند. یکی از قضات این دادگاه را که من می شناختم و پیشینگی معروف، دست راست استالین و جلال دادگاه های فرمایشی مسکو بود. او بود که تمام رهبران انقلاب اکبر یعنی استادان و پیشوایان خود را به قریانگاه فرستاد و حتی به دوستان خود نیز رحم نکرد. آیا چنین شخصی می تواند قاضی عادل باشد؟! آیا نمی بایست خود او را در صف متهمان می نشانند؟! به گفته نویسنده محترم مقاله فوق، طرح اولیه قانون دادرسی جنایتکاران جنگی و کشتار جمعی و نسل کشی و غیره یعنی اساسنامه دادگاه نورنبرگ را و پیشینگی و همکاران او نوشته اند. به بنیید قانونی که این جنایتکاران بنویسند چه از آب درمی آید و چگونه می توان به آن اعتماد داشت! شکی نیست کارادزیچ و راتکو ملادیچ و چند نفر امثال او را بخاطر مصالح سیاسی و تبلیغاتی دولت آمریکا و هم پیمانانش محاکمه می کنند و به کیفر می رسانند، اما فقط ساده لوحان فریب این صحنه سازیها را خواهند خورد و پس.

اما در مورد صدام، شکی نیست که او جنایتکار است، جنایتکار جنگی، جنایتکار سیاسی و جنایتکار علیه بشریت. او باید محاکمه شود و به کیفر اعمال خود برسد. اما نه در این دادگاه های فرمایشی آمریکایی، بلکه در دادگاه ملی که ملت عراق تشکیل خواهد داد. او بیش از همه به ملت عراق ظلم کرده و زبان رسانده است. پس بیش از همه ملت عراق حق خواهد داشت او را محاکمه و مجازات کند، هم برای

جنایات داخلی و هم برای جنایات خارجیش. چنین دادگاهی حتماً تشکیل خواهد شد و صدام و همکارانش را به کیفر خواهد رساند. اما در این دادگاه افزون بر این تبه کاران، ژنرال شوارتسکف آمریکایی و جنایتکاران جنگی دیگری که به خاطر حفظ منافع نفت خواران غربی، هزاران جنایت علیه ملت مظلوم عراق مرتکب شده اند، آنها که هزاران سرباز عراقی را با مواد شیمیائی جزغاله کردند، یا آنها را در سنگرهای خود زنده به گور ساختند، آنها که با روزی دو هزار پرواز بمب افکنهای خود میلیونها تن بمب بر روی مردم بیگناه عراق ریختند و آنها که با دهها هزار موشک از زمین و دریا و هوا باران آتش بر این سرزمین باریدند و آن را به تل و پیرانه ای مبدل ساختند، آری آنها نیز باید در این دادگاه بنشینند و جوابگوی ملت عراق و مردم آزاده جهان باشند. *

توضیحات سردیبر

* برای تکمیل این قسمت از نوشته آقای دکتر خامه ای لازم است یادآور شوم اینجانب وقایع آن زمان پاناما را با دقت ویژه ای تعقیب و پیاده داشت می کردم. رهبر آن زمان پاناما (ژنرال مانوئل نوریه گاک) یک نظامی درس خوانده و تربیت شده در آمریکا بود. وی زمانی به قدرت رسید که مدت زیادی به پایان قرارداد اداره و کنترل کانال پاناما به وسیله آمریکائیا باقی نمانده بود. بنابراین این استیجاب با دیده تیز دید به دست های آزادی خواهانه این رهبر نگاه می کردم. اگر شما هم به نقشه جغرافیائی نگاهی بیندازید و جایگاه ویژه پاناما را در آمریکای مرکزی ملاحظه کنید قطعاً به این نتیجه خواهید رسید که آمریکا تحت هیچ شرایطی راضی به کم شدن میزان تسلط خود بر این سرزمین نخواهد بود. پاناما باریکه ای است که پس از مکزیک، گواتمالا و کوستاریکا قرار دارد و آمریکای شمالی و مرکزی را به آمریکای جنوبی متصل می کند. بنابراین علاوه بر کانال پاناما و منافع نظامی و اقتصادی آن، خود پاناما هم برای تسلط بر آمریکای جنوبی موقعیتی تعیین کننده دارد. قرارداد اداره کانال پاناما بهانه حضور آمریکائیان و اداره غیرمستقیم این کشور را ممکن ساخته بوده و می سازد.

بهانه جدیدی لازم بود تا زمینه تمدید این قرارداد را فراهم کند. این بهانه را چه کسی جز یک تعلیم دیده دستگاه های اطلاعاتی آمریکا می توانست به دست دهد.

اصولاً غلیان احساسات ضد آمریکائی در بین مردم پاناما، و ظهور رهبری در عرصه سیاسی این کشور که تظاهر به ضدیت با آمریکا و مبارزه طلبی با چنین کشور نیرومندی می کرد در آن برهه زمانی خاص شک برانگیز بود. از این قرار بنده بر این باور بودم رهبر مزبور

زمینه سازی می کرد تا بهانه استمرار حضور نظامی و سیاسی آمریکا در پاناما را فراهم آورد. چنانکه دیدیم عاقبت کار هم همین شد.

روزنامه نیویورک تایمز در یکی از شماره های مهرماه امسال خود با اشاره به یک دفترچه آموزشی که اخیراً منتشر شده نوشت ارتش آمریکا در دهه ۱۹۸۰ شکنجه، اعدام، باج گیری و بازداشت بستگان زندانیان سیاسی را به نظامیان و افسران پلیس آمریکای لاتین توصیه کرده بود. نیویورک تایمز این رویداد را موضوع سرمقاله شماره ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۵ خود قرار داد و ضمن افشای گری های فراوان در مورد این آموزشها، نام تعدادی از شاگردان برجسته چنین دوره هائی را هم ذکر کرده است. یکی از این شاگردان همین جناب ژنرال «مانوئل نوریه گاک» است!!

آمریکا احتیاج به بهانه ای برای دخالت مستقیم در امور پاناما داشت. این احتیاج بیشتر برای توجیه افکار عمومی آمریکائیان بود و نه جهانیان. زیرا همچنانکه آقای دکتر خامه ای اشاره کرده اند قدرتها و ابرقدرتها ضرورتی برای توجیه اعمالشان در افکار عمومی جهانیان نمی بینند. ابزارهای دست این قدرتها و ابرقدرتها همان سازمانهای بین المللی که آقای دکتر خامه ای اشاره کردند، هستند. اما در کشورهای غربی «افکار عمومی داخلی» پاشنه آشیل دولتها است و برای هر اقدام بین المللی، نخست لازم است زمینه فریب خوردن افکار عمومی را مهیا کرد. ژنرال «نوریه گاک» این زمینه را فراهم آورد!

در مورد آزاد شدن ژنرال نوریه گاک هم بنده بر خلاف نظر آقای دکتر خبری نخوانده ام. اگر او را آزاد کنند ای بسا که بسیار اسرار را فاش کند!

** البته فقط مردم عراق نیستند که تاوان باج خواهی نفت خواران و اسلحه فروشان و سلطه گران را می پردازند. هشت سال جنگ ویرانگر علیه کشور ما و صدماتی که ملت ما از این بابت دید نیز باید بر او را قی پرونده جنایاتی که استعمارگران کهن و نو در حق ملت ما روا داشته اند افزوده شود.

و نکته آخر این که به نظر بنده غرض آقای دکتر هوشنگ طالع هم این نبوده و نیست که جنایتکاران اصلی از هرگونه تعرضی مصون بمانند. ایشان با کنکاش فراوان اصولی را که دستمایه سازمانهای بین المللی شده شناسائی و معرفی کرده اند که می تواند درباره گردن کلفتها هم مصداق داشته باشد. آقای دکتر طالع با آن نوشته ت اول را نواخت، آقای دکتر خامه ای نت های بعدی را... می ماند همت و حمیت سایر اپدیشمندان و پژوهشگران ایرانی که این راه را پی بگیرند و نشان دهند ریشه ظلم جهانی در کجا قرار دارد. کمترین فایده این کار آن خواهد بود که لاقبل مردمان تحصیل کرده ما برخی داوری های خویش را اصلاح کنند.